

ریشه‌های اجتماعی تحول مفهوم عشق در شعر ایران^۱ بررسی جامعه‌شناختی تحول مفهومی عشق در نه دفتر عاشقانه دهه ۸۰

محمدرضا شادرو،^۲ شهرام پرستش^۳، حسن محدثی گیلویی^۴، یوسف پاکدامن^۵

چکیده

آیا مفهوم عشق در اشعار شاعران جوان امروز ایران با مفهوم عشق در اشعار شاعران کلاسیک این مرزوبوم تفاوت دارد؟ در این تحقیق، به این پرسش پرداخته‌ایم و تلاش کرده‌ایم تا آن را تبیین کنیم. به دیگر سخن، این تحقیق مواجهه‌های ادبی و جامعه‌شناختی با یکی از مهم‌ترین مضامین شعر ایران در ادوار گذشته و امروز در پژوهش حاضر از روش مطالعه اسنادی و تکنیک تحلیل محتوای کیفی برای پاسخ دادن به مسئله تحقیق استفاده کرده‌ایم. جامعه آماری این پژوهش، نه کتاب شعر جوان دهه ۸۰ است که به روش هدفمند انتخاب شدند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم عشق در شعر کلاسیک و به‌ویژه غزل فارسی و شعر شاعران جوان امروز ایران، تنها لفظی مشترک است و کاربرد مفهوم عشق در هر یک از آنها محتوای متفاوتی را منعکس می‌کند. همچنین می‌توان گفت که چرخش معنایی مفهوم عشق در شعر شاعران جوان امروز ایران، ناشی از زیست شاعر ایرانی در جهانی مدرن است. انسان مدرن تجربه‌های وجودی مشترک بشری را به‌نحو جدیدی تجربه و تعبیر می‌کند و متناسب با وضع زیستی و اجتماعی خاص خود با آن مواجه می‌شود.

واژگان کلیدی: عشق، شعر کلاسیک، شعر امروز، شاعران جوان، مدرنیته، چرخش معنایی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۳۰

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته مطالعات فرهنگی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی است.
۲. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی shadroumr@yahoo.com
۳. دکتری جامعه‌شناسی نظری- فرهنگی دانشگاه تهران shahramparastesh@gmail.com
۴. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز hmohaddesi@yahoo.com
۵. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تبریز yusef.pakdaman@gmail.com
۶. ما واقفیم که در مقابل این مآعا، نمونه‌های نقیضی را می‌توان در جهت رد و ابطال آن ارائه کرد. در پاسخ به این نمونه‌های نقیض، به بیان باختنی، می‌گوییم که گفتمان‌ها چندصدایی‌اند، و از این گفته آشکار است که سخن عشق در شعر امروز ایران، تنها واجد صدای امروزی آن نخواهد بود، بلکه صدای عشق کلاسیک نیز در آن مضمّن است. نکته دیگر آنکه، همان‌گونه که میشل دوستو توضیح می‌دهد در هر حوزه یک گفتمان غالب به شکل مرکزی وجود دارد و گفتمان‌های دیگر در اطراف آن به شکل گفتمان‌های خرد، همواره حضور خواهند داشت. به این معنا است که می‌گوییم عشق به مفهوم کلاسیک آن، به شکل گفتمان خرد در شعر امروز حضور دارد. نکته‌ای که ما در این تحقیق ادعای آن را داریم آن است که مفهوم جدیدی از عشق در شعر ایران ظهور یافته است و مفهوم عشق در شعر کلاسیک را به گفتمان خرد تبدیل کرده است. در تأیید این سخن، چنان‌که خواهیم دید، شاعران برجسته و تثبیت‌شده امروز درباره مفهوم عشق، همگی متفق‌القول‌اند که عشق، در شعر امروز، دیگر معنای موجود در شعر کلاسیک را ندارد.

به نظر می‌رسد که همه چیز را باید از نو شروع کرد. گویا برای شعر باید تعریفی - تعبیری - دوباره به دست داد. هنر، ادامه زندگی است. و معنی زندگی دارد عوض می‌شود. معنی شعر دارد عوض می‌شود. چیزی مترادف با سرما، ترس و یا هر چیزی که تصوّرش را نمی‌شود کرد. این تغییر در شعر جوان‌ها دارد آشکار می‌شود.^۱

محمد شمس لنگرودی

بیان مسئله

ادبیات تجلی‌گاه فرهنگ هر جامعه‌ای است؛ بنابراین کاوش در ادبیات، فرهنگ آن جامعه را به ما می‌نمایاند. در این میان، شعر از دیرباز میدان‌دار ادبیات و هنر اوّل کشور ما بوده است. «شعر مهم‌ترین و عالی‌ترین رسانه فرهنگی ماست یا به عبارت روشن‌تر، اصلی‌ترین و پرزورترین بُرداری است که وجدان ایرانی برای رساندن احساس و اندیشه و جهان‌بینی خود برگزیده است» (آشوری، ۱۳۸۷: ۹۰). موضوع مقاله حاضر بررسی دگردیسی مفهوم عشق در شعر امروز ایران^۲ است. البته این دگردیسی ابعاد وسیع‌تری از مفهوم عشق دارد: «شعر امروز ایران چنان دگرگون شده که دوستداران فرهنگ ترجیح می‌دهند حساب آن "هنر ملی" را از آنچه امروز به نام شعر عرضه می‌شود، جدا کنند» (جورکش، ۱۳۸۵: ۷). یا میرجلال‌الدین کزازی در این باره معتقد است: «در روزگار نو، گونه‌ای گسل در میان ادب امروز با ادب کهن پدید آمده» (قباد فرهی، ۱۳۹۰ الف: ۱۱). محمدعلی اسلامی ندوشن نیز معتقد است: «دیگر از ادبیات قدیم نمی‌توان تقلید کرد و دنباله‌اش را گرفت چون دیگر واقعاً از دور خارج شده» (قباد فرهی، ۱۳۹۰ ب: ۱۳). از مجموعه عناصر شکل‌دهنده یا تجلی‌بخش این تحول، تنها تغییر مفهوم عشق، مدّ نظر این تحقیق است و از عشق نیز، تنها

۱. به نقل از: مرندی، داوود (۱۳۸۲) یخ همچون شعر، تهران: انتشارات آهنگ دیگر.

۲. شعر امروز به جریان‌های شعر مدرن ایران (شامل شعر نیمایی، شعر سپید، شعر حجم و ...) گفته می‌شود. در این تحقیق ما مثال‌هایی از دهه‌های مختلف سده حاضر خواهیم آورد، اما مشخصاً در یافته‌های پژوهش به شعر جوان دهه ۸۰ خواهیم پرداخت. بنابراین هرچند ذکر مثال‌های مختلف، نشانگر تحول در کل شعر امروز می‌تواند باشد، اما منظور از شعر امروز در تحقیق حاضر، شعر جوان دهه ۱۳۸۰ است و ادعای این تحقیق، تنها به موردهای مطالعاتی از شعر جوان دهه ۸۰ محدود خواهد شد.

عشق میان زن و مرد مدنظر است. عشق از مهم‌ترین مضامین و از درون‌مایه‌های اصلی شعر فارسی است. این مفهوم در شعر فارسی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، چنان‌که غزل‌ها و عاشقانه‌های فارسی، حجم گسترده‌ای از ادبیات ایران را به خود اختصاص می‌دهند، تا آنجا که به جرئت می‌توان گفت اگر این درون‌مایه نبود، بخش عظیمی از ادبیات ما نیز به وجود نمی‌آمد. اما به نظر می‌رسد این مضمون در شعر شاعران امروز، در مقایسه با شعر کلاسیک فارسی (به‌طور عام) و به‌ویژه در غزلیات (به‌طور خاص)، بسیار تفاوت کرده است. این نکته‌ای نیست که از دید شاعران و ادیبان معاصر ما پنهان مانده باشد. برخی از آنها نظیر نیما و فروغ فرخزاد و احمد شاملو به‌خوبی به این تحول مبنایی در تصویر و تصور از عشق در شعر کلاسیک و مدرن فارسی توجه کرده‌اند. ما در اینجا به علت این تحول و چرخش معنایی، از حیث جامعه‌شناسی خواهیم پرداخت. پرسش ما در اینجا مشخصاً این است که آیا مفهوم عشق نزد شاعران امروز ایران، در مقایسه با شاعران کلاسیک کشورمان متفاوت است؟ و اگر پاسخ مثبت است، چرا؟

سوالات تحقیق

بررسی‌های مقدماتی این اندیشه را در ذهن ما پدید آورد که مفهوم عشق در شعر امروز، در مقایسه با شعر کلاسیک، به‌نحو همه‌جانبه‌ای دگرذیسی یافته است. ما در این مقاله می‌خواهیم به‌طور دقیق و منظم، این دگرگونی را در شعر جوان دهه ۸۰ مطالعه کنیم و ببینیم آیا حدس ما صائب است؟ و اگر درست است چگونه می‌توان آن را توضیح داد؟ بنابراین سؤال اول تحقیق حاضر این است که:

- آیا مفهوم عشق در شعر کلاسیک و شعر جوان امروز، متفاوت از هم است؟

برای آنکه بتوانیم به‌نحوی علمی، برای سؤال کلی فوق، پاسخی فراهم آوریم، آن را با توجه به شواهد تحقیق^۱، در سؤالات جزئی زیر جست‌وجو خواهیم کرد:

۱. آیا می‌توان گفت عشق در شعر کلاسیک از ویژگی پایداری و جاودانگی برخوردار است، و در شعر جوان امروز امری ناپایدار است^۲؟

۲. آیا می‌توان گفت شعر کلاسیک و شعر جوان امروز، در اعتباردهی عاشق و معشوق به هم، و جایگاه بالا و پایین عاشق و معشوق، از هم متفاوت‌اند^۳؟

۳. آیا می‌توان گفت که عشق در شعر کلاسیک امر قدسی و آسمانی و در شعر جوان امروز امری غیرقدسی و زمینی است^۴؟

۴. آیا می‌توان گفت عشق در شعر کلاسیک تبیینی استعلایی دارد، اما در شعر جوان امروز از این ویژگی تهی است و عشق امری درون‌ماندگار و این‌جهانی فهمیده می‌شود^۵؟

۵. آیا می‌توان گفت در شعر کلاسیک، عاشق از "خودگرایی" برخوردار نیست، اما در شعر جوان امروز، از این ویژگی برخوردار است^۶؟

۶. آیا می‌توان گفت عشق در شعر کلاسیک شورانگیز و گزارشگر خوشی، و در شعر جوان امروز، بیشتر غم‌انگیز و گزارشگر تلخی و فضای مضطرب است^۱؟

۱. در اینجا به‌خاطر پرهیز از اطناب، از ذکر کامل شواهد اجتناب می‌کنیم. باین‌حال برای هرکدام از سؤالات جزئی، نمونه‌های شواهدی را خواهیم آورد. شعرهای نمونه در بخش شعر کلاسیک عمدتاً از حافظ آورده خواهند شد، چراکه معتقدیم حافظ عصاره شعر کلاسیک است و «شعر حافظ برآمد همه گرایش‌های عاشقانه فرهنگ کهن است» (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۷) و شعرهای نمونه در بخش شعر امروز، عمدتاً از شاعران برجسته نظیر شاملو، فرخزاد و ... است.

۲. «ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست / آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام» (حافظ). «آنچنان آلوده است عشق غمناکم با بیم زوال / که همه زندگی‌ام می‌لرزد» (فروغ فرخزاد).

۳. «عهد ما با لب شیرین دهنان بست خدا / ما همه بنده و این قوم خداونداند» (حافظ). «تنها / اگر دمی / کوتاه آیم از تکرار این پیش‌یافتاده‌ترین سخن که دوست دارم / چون تندبسی بی‌ثبات بر پایه‌های ماسه / به خاک در می‌غلطی» (احمد شاملو).

۴. «حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب / کافر عشق ای صنم گناه ندارد» (حافظ). «و همچنانکه قلبهایمان / در جیب‌هایمان نگران بودند / برای سهم عشق قضاوت کردیم» (فروغ فرخزاد).

۵. «شمه‌ای از داستان عشق شورانگیز ماست / این حکایت‌ها که از فرهاد و شیرین می‌کنند» (حافظ). «عشق؟ تنهاست و از پنجره‌ای کوتاه / به بیابان‌های بی‌مجنون می‌نگرد» (فروغ فرخزاد).

۶. «هر که با یار آشنا شد گو ز خود بیگانه باش / تکیه بر هستی مکن بر نیستی مردانه باش» (سعدی). «غمگین مشو عزیز دلم / مثل هوا کنار توام / ... دوری مکن / تو نخواهی بود / من اگر نباشم» (محمد شمس لنگرودی).

۷. آیا می‌توان گفت عشق در شعر جوان امروز بیان درد تنهایی است، اما چنین امری در شعر کلاسیک وجود ندارد؟^۲

۸. آیا می‌توان گفت عشق در شعر کلاسیک حامل روایت فاصله و امر ذهنی است، اما شعر جوان امروز از این روایت بری است؟^۳

۹. آیا می‌توان گفت شعر کلاسیک و شعر جوان امروز، به لحاظ وفاداری عاشق به معشوق، از هم متمایزند؟^۴

۱۰. آیا می‌توان گفت عشق در شعر کلاسیک وجهی رازآمیز دارد، اما شعر جوان امروز بری از این ویژگی است؟^۵

در صورتی که پاسخ سؤال پایه تحقیق، مثبت باشد، سؤال دوم تحقیق آن خواهد بود که:

- چرا درک و ذهنیت عاشقانه شاعران جوان امروز از عشق، در مقایسه با شاعران

کلاسیک، تغییر یافته است؟ ریشه‌های اجتماعی این چرخش معنایی چیست؟

۱. «اوقات خوش آن بود که با یار به سر رفت / باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود» (حافظ). «اکنون / نزدیک‌تر بیا / و گوش کن / به ضربه‌های مضطرب عشق / که پخش می‌شود / چون تام‌تام طبل سیاهان / در هوهوی قبیله اندام‌های من» (فروغ فرخزاد).

۲. «در اتافی که به اندازه یک تنهایی ست / دل من / که به اندازه یک عشق است / به بهانه‌های ساده خوشبختی خود می‌نگرد» (فروغ فرخزاد). این بحث، یادآور این جمله معروف از رولان بارت است: «سخن عاشق امروز، سخنی از فرط تنهایی است.» (بارت، ۱۳۹۰: ۹) و همین‌طور یادآور این جمله از شاملو است: «... جمله "دوستت دارم" در اکثر موارد رشوه‌ای است که برای گریز از تنهایی پرداخت می‌شود.» (دیانوش، ۱۳۸۸: ۲۱۲) اما ظاهراً در شعر کلاسیک چنین مضمونی به‌آسانی مشاهده نمی‌شود.

۳. «حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد / یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد به دست» (حافظ). به نظر می‌رسد مفهوم «فاصله» در شعر امروز، روایت فوق را ندارد، و «معشوق خیالی» جای خود را به «معشوق واقعی» داده است و عشق در اینجا «بدون فاصله» و «امری عینی» جلوه می‌کند. «معشوق من / انسان ساده‌ای است / انسان ساده‌ای که من او را / در سرزمین شوم عجایب / چون آخرین نشانه یک مذهب شگفت / در لابه‌لای بوته پستان‌هایم / پنهان نموده‌ام» (فروغ فرخزاد)

۴. در شعر کلاسیک، عاشق همواره وفادار است و تندخویی و بدخلقی و پیمان‌شکنی و غرور و سنگین‌دلی و بی‌توجهی معشوق، تأثیری در وفای به عهد عاشق ندارد «بر آنم کز تو هرگز برنگردم / به گرد دلبری دیگر نگردم / دل اندر عشق تو بستم همه عمر / جفا بینم همه از تو نگردم» (انوری). اما در شعر امروز چنین مضمونی دیده نمی‌شود. «ای زن که دلی پر از صفا داری / از مرد وفا مجو، مجو هرگز / او معنی عشق را نمی‌داند / راز دل خود به او مگو هرگز» (فروغ فرخزاد)

۵. عشق در شعر کلاسیک وجهی رمزآلود و بیان‌ناپذیر دارد و شاعر در بیان وصف عشق، گویی در مواجهه با حیرت قرار گرفته است: «شرح عشق از من بگویم بر دوام / صد قیامت بگذرد و آن ناتمام» (مولانا). «در عبارت همی ننگجد عشق / عشق از عالم عبارت نیست» (عطار نیشابوری). اما ظاهراً در شعر امروز چنین رازآمیزی در وصف عشق مشاهده نمی‌شود.

پیشینه تحقیق

در جست‌وجوی ادبیات پژوهشی، هیچ پژوهشی در زمینه این تحقیق مشاهده نشد. نزدیک‌ترین پژوهش‌ها به موضوع پژوهش حاضر، تنها دو پایان‌نامه‌اند که از حیث ادبی به موضوع پرداخته‌اند. نخستین پایان‌نامه، اثری است به نام *بررسی تطبیقی عشق در ادبیات کلاسیک و معاصر* که مهدیه محمودزاده در سال ۱۳۸۹ در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، انجام داده است. در این پایان‌نامه سعی بر آن بوده است که سیر تحول عشق بر اساس چند اثر ادبی قدیم و جدید بررسی شود و نشان داده شود که هم‌زمان با تغییر عواطف، تجلی عشق و نوع معشوق تغییر می‌کند. مطابق این تحقیق، تحولات سیاسی، اجتماعی و تاریخی و ... تأثیر چشمگیری داشته‌اند و باعث نمود اقسام جدیدی از عشق همچون عشق به وطن، طبیعت، آزادی و ... شده‌اند. پایان‌نامه دوم *بررسی تطبیقی عاشقانه‌سرایی در ادبیات کلاسیک و معاصر* نام دارد. این پایان‌نامه را مهری بهفر در سال ۱۳۷۵ در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی انجام داده است. متأسفانه این پایان‌نامه در دسترس ما قرار نگرفت، اما خوشبختانه بخش‌هایی از این پایان‌نامه به شکل کتاب تحت عنوان *عشق در گذرگاه‌های شب‌زده* منتشر شده است. در این کتاب، شعرهای عاشقانه نه تن از شاعران معاصر به شکل مقالات مستقل، نقد و بررسی شده است. نویسنده در نقد اشعار، همواره تقابل مفهوم عشق در شعر کلاسیک و شعر امروز را مد نظر داشته است.

چشم‌انداز نظری دربارهٔ عشق و تحول آن

زیگمونت باومن از جمله متفکرانی است که به موضوع عشق و تحول آن در جهان مدرن به‌نحو جدی توجه کرده است. او در سال ۲۰۰۰ کتاب *مدرنیته سیال*^۱، در سال ۲۰۰۳ کتاب *عشق سیال*^۲، و در سال ۲۰۰۵ کتاب *زندگی سیال*^۳ را به رشتهٔ تحریر درآورده است. مطلوب آن است که پیش از فهم مدّعی باومن دربارهٔ عشق سیال، نخست باید نظر وی را دربارهٔ مدرنیتهٔ سیال دریابیم: «برخلاف اشکال جامد، اشکال مایع و سیال، زمانی که زیر فشاری از بیرون قرار می‌گیرند نمی‌توانند شکل خود را حفظ کنند، حتی اگر این فشار، فشار کوچکی بیش نباشد، زیرا پیوندهای میان اجزای این اشکال، بسیار سست است و نمی‌توانند مقاومت کنند. این امر دقیقاً نشان‌دهندهٔ گونهٔ تکان‌دهنده‌ای از هم‌زیستی میان انسان‌ها در جهان کنونی است که می‌توان آن را «مدرنیتهٔ سیال» نامید. تمثیل من به همین موضوع اشاره دارد. پیوندهای انسانی بسیار شکننده بوده و در موقعیتی قرار دارند که پیوسته در حال تغییرند... از همین نقطه است که گرایش به حفظ خروجی‌ها، به اینکه همهٔ تعلق‌های آدمی به‌سادگی قابل گسست و تمام تعهدات موقتی و صرفاً «تا اطلاع ثانوی» باشند، پیش می‌آید» (فکوهی، ۱۳۸۹: ۱۳۰). اولین کلمهٔ کتاب *عشق سیال*، نام قهرمان رمانی است که باومن او را به‌مثابه استعاره‌ای برای انسان مدرن به کار می‌گیرد: اولریش. اولریش، قهرمان رمان ناتمام «مردی بدون خصیصه» است. ویژگی اولریش آن است که هیچ علقهٔ ذاتی ندارد. او برای برقراری ارتباط، باید با مهارت اقدام کند و اگر جایی ارتباطی برقرار می‌کند، خیلی راحت آن را می‌شکند. باومن با تمثیل این رمان می‌خواهد بگوید که در جهان مدرن، همهٔ ما تبدیل به اولریش شده‌ایم؛ «مردی بدون صفات... پرترهٔ دقیق انسان

1. liquid Modernity
2. liquid love
3. liquid Life

مدرن» (همان: ۱۰). «قهرمان این کتاب - ساکن جامعه سیال مدرن ما - و جانشینان او فاقد هرگونه پیوند ناگسستنی و همیشگی هستند... آنها باید رها از هر قیدوبندی، با یکدیگر ارتباط برقرار کنند... با وجود این، هیچ ضمانتی وجود ندارد که روابط... دوام بیاورد. به‌رحال آنها فقط به این نیاز دارند که پیوندهای سستی با یکدیگر داشته باشند... اتفاقی که قطعاً در مدرنیته سیال بارها و بارها رخ خواهد داد» (همان: ۱۰). مفهوم کلیدی باومن در این کتاب، مفهوم «ناپایداری» است. باومن در این کتاب بر آن است تا شرحی از ناپایداری پیوندهای انسانی در جهان مدرن^۱ به دست دهد؛ پیوندهایی که مصرف می‌شوند و بعد از استفاده به دور انداخته می‌شوند. باومن توضیح می‌دهد که «در جهان فردیت‌بخشی بی‌امان» (همان: ۱۱) انسان‌ها تنها و بی‌کس خواهان ایجاد رابطه‌اند. اما این رابطه هرگز خصلت همیشگی به خود نمی‌گیرد و اساساً روابط انسانی در جهان مدرن، شکننده و ناپایدار است و انسان مدرن از پیوندی به پیوند دیگر، ناگزیر است: «افراد تقدیراً سیال مدرن» (همان: ۱۱). باومن پیوندها در جهان مدرن را به روابط در جهان مجازی تشبیه می‌کند که با فشار دادن کلید حذف^۲، هر لحظه امکان حذف‌شدگی آن وجود دارد. باومن برای درک بهتر روابط سیال و سرعتی که در این «روابط تعریف‌شده با درِ باز» (همان: ۱۴) و اصل خط‌ناپذیر «پس از این، آن» (همان: ۲۳) اتفاق می‌افتد، به تعبیری از رالف‌والدو امرسون^۳، اشاره می‌کند: «وقتی روی یخ نازک اسکیت بازی می‌کنید، رستگاری شما در سرعت است» (همان: ۱۷).

تمام حرف باومن در این کتاب آن است که عشق در جهان مدرن، واجد وضعیت تکرارشونده است. این وضعیت مطلقاً با تعریف عشق در جهان پیشامدرن، هم‌خوانی ندارد:

۱. توجه کنیم که منظور، «مدرنیته متأخر» است که باومن آن را «مدرنیته سیال» می‌نامد.

2.delete

۳. Rolph Waldo Emerson (۱۸۰۳-۱۸۸۲) فیلسوف و شاعر امریکایی.

«تعریف رمانتیک عشق به صورت تا هنگامی که مرگ ما را از هم جدا کند، قطعاً از مد افتاده» (همان: ۲۴) است. او ما را به این نکته توجه می‌دهد که عشق در جهان مدرن، خصلت ناپایدار را به عنوان ویژگی ذاتی با خود حمل می‌کند و در تبیین این مسئله به عقلانیت مدرن اشاره می‌کند: «عقلانیت سیالِ مدرن، ردهای سبک را توصیه و غلاف‌های فولادی را نکوهش می‌کند.» (همان: ۸۷ و ۸۶).

گیدنز متفکر دیگری است که به تحول معنا و مفهوم عشق در جهان مدرن پرداخته است. وی در کتاب *دگردیسی صمیمیت*^۱، به موضوع عشق در جهان مدرن پرداخته است. او در این کتاب می‌کوشد تا «با معرفی شکل جدید و رهایی‌بخش از رابطه آزاد، که به زعم او در حال فراگیر شدن است» (وکیلی، ۱۳۸۳: ۷۱)، به تبیین مفهوم عشق در جهان مدرن بپردازد. گیدنز با رویکرد تبارشناسانه تاریخی، از سه نوع عشق «سستی»، «رمانتیک» و «سیال» نام می‌برد. مبنای بحث گیدنز در تبیین مفهوم عشق، مفهوم خانواده است. گیدنز با اشاره به تغییر ساختار خانواده از «خانواده گسترده» به «خانواده هسته‌ای»، مفهوم عشق را در ساختار این خانواده‌ها به پرسش می‌گذارد. او با اشاره به ویژگی‌های ساختاری خانواده گسترده، بیان می‌کند که آنچه از روابط زن و مرد - در گفتمان غالب - در این خانواده‌ها بوده، نه «عشق» بلکه «ازدواج» بوده است. گیدنز ویژگی اصلی این خانواده‌ها را قرار دادن جفت‌های بارور در کنار هم می‌داند و معتقد است با ظهور «خانواده هسته‌ای» است که مفهوم عشق در خانواده تجلی پیدا می‌کند. منظور گیدنز از شکل‌گیری عشق در خانواده هسته‌ای، صراحتاً اشاره به نقش فضای خصوصی است. در واقع، این فضای خصوصی است که امکان عشق‌ورزی را به دست می‌دهد. بنابراین گیدنز توجه ما را به گفتمان جدیدی جلب می‌کند که در اثر تغییر در فرم خانواده و شکل‌گیری فضای خصوصی در

1. the transformation of intimacy

خانواده و انقلاب جنسی در روابط همسران، حاصل شده است: گفتمان عشق رمانتیک. البته باید اشاره کنیم که علی‌رغم اهمیت رابطه جنسی در عشق رمانتیک، این رابطه، در کانون این عشق قرار نمی‌گیرد. گیدنز می‌گوید: «عشق رمانتیک... چندان با رابطه جنسی تعریف نمی‌شد و بیشتر بر خاص بودن و یگانگی معشوق در چشم عاشق دلالت داشت» (همان: ۷۳). سومین نوع عشقی که گیدنز به شرح آن می‌پردازد «عشق سیال» است. گیدنز زمینه‌های این عشق را در امکان برابری زن و مرد معرفی می‌کند. این اتفاق را مدرنیته رقم می‌زند، چه بالاترین ارزش در مدرنیته «آزادی فردی» است. نکته‌ای که باید به آن اشاره کنیم آن است که از دید گیدنز، گذر از عشق رمانتیک به عشق سیال، اتفاق خوشایندی است؛ چرا که عشق سیال، نشان دهنده شکوفا شدن فردیت انسان‌ها و «دموکراتیک شدن صمیمیت» (کسیل، ۱۳۸۷: ۵۱) است. گیدنز به عشق سیال دیدگاهی مثبت دارد. وی در ادامه کتاب، به معنای دموکراسی می‌پردازد و صمیمیت را به مثابه دموکراسی تبیین می‌کند. «امکان‌پذیر بودن صمیمیت به معنای نوید دموکراسی است... پیدایش رابطه ناب، سرچشمه ساختاری این نوید است.» (همان: ۴۳۱).

اولریش بک و الیزابت بک - گرنشایم نیز در کتاب آشوب طبیعی عشق^۱ (۱۹۹۵) به تبیین مفهوم عشق در جهان مدرن پرداخته‌اند. به استدلال آنها «سنت‌ها و قواعد و رهنمودهایی که بر روابط شخصی حاکم بودند دیگر کاربردی ندارند و اکنون افراد با سلسله بی‌پایانی از انتخاب‌ها روبه‌رو هستند که بخشی از بنا ساختن، تنظیم و تعدیل، بهبود بخشیدن یا خاتمه دادن به پیوندهایی است که با یکدیگر تشکیل می‌دهند» (گیدنز، ۱۳۸۹: ۲۵۹). آنها با اشاره به تحولات ساختاری کار در جامعه مدرن، به حضور گسترده زنان در بازار کار اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که الگوی جدیدی از زیستن در جامعه مدرن

1. normal chaos of love

شکل گرفته است. آنها می‌گویند: «روابط و مناسبات عصر مدرن فعلی ما چیزی بسی بیشتر از روابط و مناسبات محض هستند. نه تنها عشق، رابطه جنسی، کودکان، ازدواج و وظایف خانه‌داری عناوینی برای تبادل نظر و گفت‌وگو و به توافق رسیدن‌اند؛ بلکه روابط و مناسبات، اکنون به کار، سیاست، اقتصاد، حرفه و شغل و نابرابری نیز مربوط می‌شود. مجموعه متنوعی از مسائل - از مسائل عادی و پیش‌پافتاده تا مسائل ژرف و پیچیده اکنون پیش روی زوج‌های مدرن است...» (همان: ۲۶۰) آنها به تنش‌های روزمره زوج‌های مدرن اشاره می‌کنند و ادعا می‌کنند که «کشاکش میان دو جنس، ماجرای اصلی زمان ما است» (همان: ۲۶۰). آنها جهت اثبات این ادعا، به رشد مراجعه به مشاوره ازدواج، رواج و فزونی مراجعه به دادگاه‌های خانواده و آمارهای تکان‌دهنده طلاق اشاره می‌کنند (همان: ۲۶۱). نکته دیگری که بک و بک - گرنشایم به آن توجه دارند، نیاز افراد به عشق در جهان مدرن است. آنها می‌گویند که «با اینکه ازدواج و زندگی خانوادگی ظاهراً شکننده‌تر از ادوار گذشته است، باز هم برای مردم اهمیت بسیار زیادی دارد. طلاق، رواج روزافزونی پیدا می‌کند، اما نرخ ازدواج‌های مجدد نیز بالاست... میل به زندگی با کسی دیگر و تشکیل دادن یک زوج، یقیناً پایدار مانده است» (همان: ۲۶۰). پاسخ این دو به شکل‌گیری ازدواج‌های مجدد، نیاز افراد به عشق است. آنها با توجه به عطش سیری‌ناپذیر عشق در جهان مدرن می‌نویسند: «مردم به دلیل عشق، ازدواج می‌کنند و به دلیل عشق نیز جدا می‌شوند؛ آنها درگیر چرخه بی‌پایانی از امید بستن، پشیمان شدن، و تلاش دوباره‌اند.» (همان: ۲۶۰). اندیشمندان دیگری نظیر اوا ایلوز، کریستوفر لث، آلن بدیو و ... نیز در این حوزه نظریات مهمی دارند که به جهت محدودیت، امکان ارائه نظریات آنها در این مجال وجود ندارد.

با بحث از تلقی مدرن از عشق و مواجهه‌ای نو با آن، می‌توانیم اشاره‌ای به مدرنیته ایرانی بکنیم تا مفصل شایسته‌ای برای بحث نظری ما فراهم آید.

تحول تجربه عاشقانه در ایران به نحو فزاینده در حال مدرن شدن

لزوم پرداختن به بحث «تجربه مدرنیته ایرانی» از آن روست که ما معتقدیم تبیین چرخش مفهومی عشق در شعر فارسی، در ذیل مدرن شدن فزاینده زیست جهان ایرانیان امکان پذیر است؛ چراکه شرایط زیست مدرن و عقلانیت مدرن، با ویژگی‌هایی که برای عشق در شعر امروز ارائه کردیم، پیوندی جدی دارد. ادعای ما در این تحقیق آن است که عشقی که در شعر امروز گزارش می‌شود، به تبعیت از تجربه زندگی مدرن و معنابخشی بدان در دستگاه معرفتی مدرن است و بنابراین، جامعه ایران به لحاظ ساختار معرفتی، در ساحت مدرن قرار گرفته است. اما چالش و دعوای نظری که با همین مدعا به راه می‌افتد آن است که چگونه ما ادعا می‌کنیم جامعه ایران مدرن شده است و حال آنکه مثال‌هایی فراوان از نظام‌های باور سنتی در جامعه ایران می‌شود ارائه داد؟

درک ما از مدرنیته بر اساس فهمی است که جان بروکشایر تامپسون^۱ ارائه می‌دهد. این درک به استنباط و تلقی‌ای که ما از جهان داریم و معنایی که نحوه زیست ما را بر می‌سازد اشاره دارد. نگاهی که تامپسون به ما می‌دهد این امکان را فراهم می‌کند که با ذکر مصادیق، تضاد سنت و مدرنیته را توضیح دهیم. تامپسون در بیان معنای سنت، به چهار وجه اشاره می‌کند: ۱- هرمنوتیک ۲- هنجارآفرین ۳- مشروعیت ۴- هویت. در واقع به بیان دورکیمی، تامپسون با چهار مفهوم ما را به واقعه اجتماعی^۲ ارجاع می‌دهد. البته باید یادآوری کنیم که «در عمل این چهار عنصر اغلب با یکدیگر، تداخل داشته یا در هم ادغام می‌شوند، ولی با تمایز بین آنها می‌توانیم مفهومی روشن‌تر از آنچه در وجود سنت دخیل است، به دست آوریم» (تامپسون، ۱۳۸۰: ۲۲۷). نخستین وجه مورد نظر تامپسون، وجه «هرمنوتیک» است.

1. John B. Thompson

2. social fact

منظور تامپسون از وجه هرمنوتیک آن بینش و درک و دستگاه فکری است که سنت، جهت نگرستن به عالم به ما می‌دهد. یعنی «چارچوبی برای درک جهان» (همان: ۲۲۷)، بخشی از این چارچوب، با استدلالی همراه است که سنت به دست می‌دهد و بخش دیگر پیش‌فرض‌های بدیهی و اصول موضوعه‌ای هستند که به‌عنوان اصول مسلم از پیش پذیرفته‌شده، توسط افراد در زندگی روزمره‌شان به کار گرفته می‌شود. «فلاسفه هرمنوتیک مثل هایدگر و گادامر، خاطر نشان کرده‌اند تمامی ادراک، مبتنی بر پیش‌فرض‌ها یا بر مجموعه‌ای از پنداشت‌هاست که ما آن را بدیهی و نادیده می‌انگاریم» (همان: ۲۲۷). تامپسون می‌نویسد: «هیچ ادراکی نمی‌تواند به‌تمامی بدون پیش‌فرض‌ها باشد» (همان: ۲۲۷). این پیش‌فرض‌های بدیهی همان است که در فلسفه به آن متافیزیک اندیشه می‌گوییم. «همه ما به چارچوب پیچیده و درهم‌تنیده‌ای از پاسخ‌های متافیزیکی درباره خودمان، معرفت، واقعیت، ارزش‌ها و معنا وابسته‌ایم. اغلب این پاسخ‌ها مفروضاتی‌اند بسیار پوشیده و پنهان، و چنان در بنیاد دیدگاه‌های ما درباره خودمان و جهان جاخوش کرده‌اند که اصلاً فهم این نکته برایمان دشوار شده است که مفروضاتی هم وجود دارند. این مفروضات اغلب به پرسش‌هایی که ما هرگز نپرسیده‌ایم پاسخ می‌دهند» (کلاک و مارتین، ۱۳۸۹: ۳). وجه دوم سنت که تامپسون به آن اشاره می‌کند، وجه «هنجارآفرین» است و منظور آن است که بر اساس آن نگاه به عالم، که وجه هرمنوتیک به دست می‌دهد، چگونه عمل و رفتار می‌کنیم. «منظورم از وجه هنجارآفرین، این است که مجموعه‌ای از انگاشته‌ها، اشکال باور و الگوهای کنش که از گذشته رسیده، می‌تواند راهنمای هنجارآفرینی برای کنش‌ها و باورهای زمان حال باشد» (تامپسون، ۱۳۸۰: ۲۲۸). وجه سوم سنت را تامپسون وجه «مشروعیت» می‌نامد. «منظورم از وجه مشروعیت، این است که سنت در شرایط خاصی می‌تواند منبع پشتیبانی اعمال قدرت و اقتدار باشد. این وجه را ماکس وبر به خوبی مطرح

کرده است. بر طبق نظر وی، مشروعیت یک نظام استیلایی، از سه طریق اصلی می‌تواند پاگرفته، رسمیت یابد» (همان: ۲۲۸). در واقع در این وجه، تامپسون، ما را به این امر توجه می‌دهد که مبنای اطاعت در سنت پیشامدرن و سنت مدرنیته، متفاوت از هم است. تامپسون به درستی به نظریهٔ ماکس وبر در زمینهٔ اقتدار اشاره می‌کند. می‌دانیم که از نظر وبر سه نوع اقتدار وجود دارد: ۱- اقتدار سنتی ۲- اقتدار کاریزماتیک ۳- اقتدار عقلانی (قانونی). تامپسون با اشاره به انواع اقتدار ماکس وبر، توجه ما را به وضعیت اقتدار در دو جهان پیشامدرن و مدرن جلب می‌کند. اقتدار سنتی و کاریزماتیک متعلق به جهان ماقبل مدرن است و اقتدار قانونی در جهان مدرن به وجود می‌آید. و سرانجام تامپسون وجه چهارم سنت را «هویت» می‌نامد. او هویت را به دو بخش هویت شخصی و هویت جمعی تقسیم می‌کند. در اینجا فرد می‌خواهد به تعریفی از خویش برسد (به‌عنوان فرد و به‌عنوان وابسته به جمع). در توضیح هویت شخصی، تامپسون به حسّی از خویش به‌منزلهٔ فردی برخوردار از مشخصه‌های معین اشاره دارد. در هویت جمعی به حسّی از خویش به‌منزلهٔ عضوی از یک گروه اجتماعی یا جمع اشاره می‌کند. تامپسون در مدخلیت سنت در شکل‌گیری هویت می‌نویسد: «سنت‌ها به‌عنوان مجموعهٔ انگاشته‌ها، باورها و الگوهای رفتاری که از گذشته به ما رسیده، برخی از موادّ نمادین را برای شکل‌گیری هویت، هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی فراهم می‌آورد» (همان: ۲۲۹). در این وجه وی توجه ما را به تفاوت هویت در جهان پیشامدرن و مدرن جلب می‌کند. دورکیم نیز به این نکته در گذر جامعه از مکانیکی به ارگانیکی اشاره کرده است. در جامعهٔ مکانیکی به‌دلیل انسجام اجتماعی، تعلق به جمع قوی‌تر است، اما در جامعهٔ ارگانیکی فردیت ظهور و بروز می‌یابد.

تامپسون مدرنیته را نیز یک سنت می‌داند و تمام نکته در آن است که این چهار مفهوم در سنت مدرنیته، معنایی دیگر به خود می‌گیرند. و این «معنایی دیگر» همان «تقابل»ی است

که ما برای سنت و مدرنیته به کار می‌بریم. تامپسون بیان می‌کند از این چهار وجه، وجوه «هرمنوتیک» و «هویت»، دیرپاتر از دو وجه دیگر هستند. یعنی آنکه عناصری از سنت، به دلیل سخت‌جان بودن، به شکل پراکنده در سنت بعدی، حضور خواهند داشت. بنابراین، سخن تامپسون آن است که گسست معرفت‌شناسانه‌ای حادث شده است و سنت دچار فروپاشی شده است و ما وارد مرحله جدیدی شده‌ایم که ادامه جهان قبل نیست (چراکه معنای وجوه سنت عوض شده است)، اما از آنجاکه سنت، حاصل انباشت قرن‌ها تجربه زیسته بشری است، از ماهیت دیرپایی یا سخت‌جانی برخوردار است. بنابراین تأثیر مفاهیم سنت پیشین، همواره در سنت بعدی قابل ردیابی است و عناصری از سنت در سنت بعدی همواره باقی خواهند ماند. البته با ذکر این نکته که هر روز بیشتر از دیروز رنگ می‌بازند و در نهایت به موزه تاریخ خواهند پیوست. تامپسون با اشاره به دیرپایی وجوهی از سنت، در واقع متذکر می‌شود که مدرنیته یک فرایند طولانی است. از این رو، به جای نگاه مطلق، نگاه نسبی را برای درک مدرنیته پیشنهاد می‌کند. توضیح این نکته از این جهت مهم است که در درک مفهوم مدرنیته، برخی تصور می‌کنند که باید یک انقطاع معرفت‌شناختی کامل صورت بگیرد، درحالی‌که تامپسون با تأکید بر دیرپایی وجوه هرمنوتیک و هویت بیان می‌کند که انقطاع معرفت‌شناختی در سنت مدرنیته و اساساً در هر سنت بعدی در مقایسه با سنت قبلی، به شکل مطلق نخواهد بود. و این پاسخ به آن پرسشی است که نظام‌های باور سنتی در جامعه امروز ایران را در مقابل مدعای مدرن بودن جامعه امروز ایران، مطرح می‌کند.

عبارات تامپسون، مبین آن است که مدرنیته غربی، تنها الگوی مدرنیته نیست و به تعداد جوامعی که چهار وجه سنت در آنها متحول می‌شود، با جوامع مدرن مواجه‌ایم. مارشال برمن نیز در کتاب تجربه مدرنیته از انواع مدرنیته سخن می‌گوید. مفهوم بنیانی

مارشال برمن^۱ در این کتاب چیزی نیست جز تجربهٔ مدرنیته در جوامع مختلف: «امروزه وجه خاصی از تجربهٔ حیاتی... وجود دارد که مردان و زنان سراسر جهان در آن شریک‌اند. من این مجموعه یا بدنه از تجارب را مدرنیته می‌نامم ... محیط‌ها و تجارب مدرن، تمامی مرزهای جغرافیایی و قومی، طبقاتی و ملی، دینی و ایدئولوژیکی را در می‌نوردد» (برمن، ۱۳۸۹: ۱۴)، سخن ما آن است که جامعهٔ ایران، یکی از جوامعی است که در حال تجربهٔ مدرنیته است.

اینک با رجوع به مصداق‌ها و موارد ملموس و عینی، برای چهار مؤلفه‌ی مدرنیته در ایران شاهد مثال می‌آوریم. با تکیه بر این چهار وجه، خواهیم دید که عمق تحولات به حدی است که گویی با جامعه‌ای دیگر مواجه هستیم. البته باید ابتدا یادآوری کنیم که این چهار وجه در جایی در آن بیرون رخ نمی‌دهد که ما آن را لمس نموده و ابعاد آن را گزارش دهیم، بلکه این چهار وجه در واقع در درون افراد اتفاق می‌افتند. بنابراین، در ادامه مصداق‌هایی از تحولات درونی در انسان امروز ایرانی و نمود آن در بیرون ارائه می‌دهیم. اولین مثال را از تحول در نظام معرفتی خانواده ارائه می‌دهیم. امروزه نظام خانواده آن ثبات گذشته را دیگر ندارد. کافی است به طلاق‌هایی که در دور و برمان اتفاق می‌افتند توجه کنیم تا بر این امر صحنه گذاریم. مسأله‌ی مورد تأمل ما در اینجا آن است که ازدواج در جهان‌نگری پیشامدرن امری مقدس محسوب می‌شود و اگر اندکی به گذشته برگردیم خواهیم دید که پدربزرگ و مادربزرگ‌های ما ازدواج‌شان را در صفحات خالی قرآن ثبت می‌کردند. این جهان‌نگری از تقدس ازدواج سخن می‌گوید. ازدواجی که در کنار آیات الهی ثبت می‌شود خود معلوم است که تا چه حد به طلاق سخت‌گیر خواهد بود. طلاق در جهان‌نگری پیشامدرن به لرزش عرش خداوند تشبیه می‌شود. اما اکنون روزی نیست که

1. Marshall Berman

گزارشی از ثبت طلاق در دفاتر ازدواج و طلاق نشود. اصلاً همین که دفتر ازدواج و طلاق به عنوان دو امر دور، در هم ادغام شده‌اند بسیار پر معناست. مثال فوق برای وجه هرمنوتیک و هنجارین ارائه شد تا دگرذیسی در نگاه به جهان و ارزش‌ها را یادآوری کرده باشیم. در وجه مشروعیت که دعوی اقتدار سنتی و اقتدار قانونی بود شاید بهترین مثال پدیده انقلاب ۵۷ باشد. در اقتدار سنتی، شاه ظل‌الله است و در اقتدار قانونی، دموکراسی، مشروعیت دارد. بنابراین پدیده‌ی انقلاب، پدیده‌ی مدرنی است چرا که حکایت از فروپاشی اقتدار سنتی می‌کند. و برای وجه هویت که بیان شد در جامعه‌ی مدرن، فردگرایی جای تعلق به جمع را می‌گیرد، و هویت فردی پر رنگ‌تر از هویت جمعی است، شاید فقره‌ی زیر شاهد مناسبی باشد: «مدیر کل فرهنگی سازمان ملی جوانان: ۳۰ درصد از جوانان ساکن شش کلان‌شهر کشور شامل تهران، شیراز، مشهد، اصفهان، تبریز و اهواز به زندگی مجردی روی آورده‌اند که این موضوع موجب نگرانی‌های بسیاری برای کارشناسان و مسئولان شده است» (روزنامه‌ی اطلاعات، شماره ۲۵۰۸۵، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲، صفحه ۵). شواهد فراوانی از تحولات اجتماعی – که ذکر آن‌ها در این‌جا مقدور نیست – روی داده در ایران معاصر نشان می‌دهد که «تصویر دنیا دگرگون شده است. ما در وسعت سیالی به سر می‌بریم که با دنیای متعین گذشتگان سر تا پا متفاوت است» (پرستش، ۱۳۹۰: ۹).

ویژگی‌های انسان مدرن

حال که به‌اختصار از ایران به‌نحو فزاینده در حال مدرن شدن سخن گفته‌ایم، نوبت آن است که از انسان مدرن و ویژگی‌های او سخن بگوییم و به اجمال تمام نشان دهیم که تفاوت انسان مدرن و انسان پیشامدرن چیست.

۱. انسان پیشامدرن، «خودگرا» نبوده است، مفهوم «خودگرایی» مفهوم مدرنی است و متعلق به انسان مدرن است.

گذر از جامعه سنتی به مدرن، فردگرایی را به منصفه ظهور می‌نشانند و افراد جامعه از هویت فردی برخوردار می‌شوند. فردیت، دایره مدار مفاهیمی چون آزادی، برابری، خودمداری و... است. «آزادی» مؤلفه کانونی «خود» است. بنابراین هر چیزی که آزادی فرد را به مخاطره اندازد، از طرف «خود» با آن مقابله می‌شود. عشق در دنیای مدرن، برای «خود»، تحدید وجودی ایجاد می‌کند. بنابراین، «خود» به آن واکنش نشان می‌دهد. این امر چه بسا می‌تواند به تعامل‌های کوتاه‌مدت منجر شود و شکنندگی عشق را فراهم می‌آورد. شکنندگی عشق، فضای مضطرب و غم‌انگیز را بر مفهوم عشق، بار می‌کند. گفتیم در تعریف «خود»، مفهوم «آزادی» در کانون تعریف قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، «خودبنیادی» فرد، بر پایه مفهوم آزادی فرد شکل می‌گیرد. بنابراین، کاملاً طبیعی است که افراد دنیای مدرن، به شدت با هر چیزی که تحدیدی بر «خود» شان بدانند، مقابله کنند؛ چراکه «آزادی» شان را به مخاطره می‌اندازد. آزادی، بالاترین ارزش برای انسان مدرن است، چراکه مهم‌ترین مؤلفه «خود» است. اهمیت این بحث در تحقیق ما از این جهت است که در مناسبات عاشقانه، به شکلی ناگزیر، «خود» مورد تحدید قرار می‌گیرد، و در نتیجه، آزادی فرد، به مخاطره می‌افتد و عشق با ایستی مواجه می‌شود که «خود تحدیدشده» نشان می‌دهد. به نظر ما سیر شکننده بودن روابط در دنیای مدرن به این نکته برمی‌گردد. اگر به زندگی روزمره زوج‌های عاشق توجه کنیم، خواهیم دید که بر سر جزئی‌ترین مسائل با هم جدال دارند. این رابطه‌های تنش‌آلود، ریشه در تحدید «خود» دارد. اما دلیل اینکه چرا در روابط عاشقانه امروز، «خود» مورد تحدید قرار می‌گیرد آن است که هر دو سوی رابطه عاشقانه، به یک میزان «من» دارند، و نکته آن است که «دو تا من» یا «دو تا خود» امکان هم‌زیستی به

شکل برابر در کنار هم را ندارند. از اینجا این گزاره هستی‌شناختی حاصل می‌شود که روابط برابر، فی‌نفسه آستن ناپایداری‌اند. بنابراین می‌توان این گزاره را بیان کرد که جهت‌روابط عاطفی در جهان مدرن به سمت گسست رابطه است. دنیای مدرن، ارزش عشق را زیر ارزش آزادی قرار می‌دهد و از این رو «عشق»، قربانی «آزادی» می‌شود. صمیمی‌تر شدن رابطه، «خود» را به خطر می‌اندازد، چراکه باعث «من، تو شدن» و «مستحیل شدن فرد در دیگری» و در نتیجه «تحدید خود» می‌شود. در جهان مدرن، «خود» اصولاً اجازه «یکی شدن» را نمی‌دهد، در حالیکه هدف عشق، درآمیختن دو و تبدیل آن به یک است. آن بدیو^۱ رویه‌های اجتماعی را با عدد توضیح می‌دهد. به بیان آن بدیو عدد عشق در جهان مدرن همواره دو است، نه یک. «عشق دقیقاً یعنی صحنه ظهور دو، از آن حیث که دو است» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۵۹۰). بدیو بر آن است که عشق در جهان مدرن «تجربه دویی است که مرحله به مرحله، لجوجانه ساخته می‌شود» (ترونک، ۱۳۹۰: ۱۶۰). منظور بدیو از دو، یک به علاوه یک نیست، بلکه منظور او از دو، اشاره به دویاری در رابطه، و حفظ شخصیت طرفین در رابطه است. در واقع، در اینجا تأکید بدیو بر فردیت طرفین رابطه است. این نکته را می‌توان به نحو دیگری نیز توضیح داد و آن همانا این است که در شرایط مدرن که فردگرایی به نحو قابل توجهی امکان تحقق می‌یابد، عوامل تضادآفرین نظیر میل، منافع، مواضع، و ایدئولوژی و نظام اعتقادی امکان اثرگذاری قابل توجهی می‌یابند. رابطه عاشقانه نمی‌تواند به صورت درازمدت به خنثی‌سازی منابع تضاد بینافردی پردازد.

۲. انسان مدرن، به دلیل زیستن در جهان فردیت، انسانی تنها است.

تنهایی، نتیجه بلافصل فردگرایی است. انسان مدرن، از آنجاکه در جهانی رها شده از تولیت مراجع جمعی به سر می‌برد، مشخصه «تنهایی» را به عنوان مشخصه ذاتی خود حمل

می‌کند. اگر انسان پیشامدرن را به دلیل با جهان و با دیگران بودن، «انسانِ با» تعریف کنیم، انسان مدرن را باید «انسانِ بی» تعریف کنیم. انسانی که نه با جهان است و نه با دیگران. به‌واقع با تولد انسان مدرن، «انسانِ با» به تاریخ می‌پیوندد. بنابراین انسان مدرن، ذاتاً انسانی تنهاست. اگر به زندگی روزمره خود توجه کنیم تصدیق خواهیم کرد که ما حتی آنگاه که در میان جمع هستیم، احساس تنهایی می‌کنیم. به قول دیوید رایزمن: «انبوه تنها». رولان بارت در کتاب *سخن عاشق*، در اولین جمله مقدمه کتاب می‌نویسد: «ضرورت نگارش این کتاب را باید در این اندیشه یافت: سخن عاشق امروز، سخنی از فرط تنهایی است» (بارت، ۱۳۹۰: ۹). نیچه در *چنین گفت زرتشت*، تنهایی را خانه خود می‌داند: «آه ای تنهایی، تنهایی، ای موطن من» (تسوايگ، ۱۳۸۸: ۸۶). اوکتاویو پاز در *دیالکتیک تنهایی*، می‌نویسد: «تنهایی، عمیق‌ترین واقعیت در وضع بشری است» (پاز، ۱۳۸۹: ۸). «تنهایی... حادثه نیست، وضع است، وضع اساسی و نهایی» (همان: ۳۶). این گونه است که اریک هوفر می‌نویسد: «تنهایی، رساترین آوای دنیاست» (تیر، ۱۳۹۰: ۲۶). اگرچه تنهایی آدمی امری وجودی است و ریشه در وضع انسانی ما دارد، اما آوای آن در جهان مدرن بیش‌تر شنیده می‌شود.

۳. انسان مدرن به دلیل زیستن در جهان تبیین‌های درون‌ماندگار، نگاه استعلایی را برنمی‌تابد.

جهان مدرن، جهان غلبه تبیین‌های درون‌ماندگار است. بنابراین، تبیین‌های استعلایی در چنین شرایطی از قوت حضور چندانی برخوردار نیستند. لذا معانی استعلایی عشق در جهان افسون‌زدایی‌شده مدرن کم‌رنگ و بی‌فروغ می‌شوند و تجربه‌های عاشقانه این جهانی و امروزی دریافت می‌شوند و تعبیر می‌گردند. به‌علاوه، به دلیل شیوه زیست هم‌پای زن و مرد در جامعه مدرن، نگاهی عینی بین آن دو برقرار است. زن در دوره پیشامدرن، در «اندرونی» زندگی می‌کرد و گفتمان مردسالار، اجازه زیست اجتماعی را از او سلب می‌کرد.

در دوره مدرن است که زیر سایه ارزش آزادی‌های فردی، زن‌ها از «اندرونی» به دنیای «بیرونی» نقل مکان می‌کنند. این امر اجازه شکل‌گیری مناسبات عینی کم‌وبیش برابر را در روابط عاشقانه فراهم می‌کند. علاوه بر این، انسان پیشامدرن همان‌طور که گیدنز توضیح می‌دهد به دلیل زیست در «خانواده‌های گسترده»، مجال عشق‌ورزی نداشته است، و با شکل‌گیری «خانواده‌های هسته‌ای» است که مناسبات عاشقانه بین زوجین برقرار و توصیف‌های عاشقانه عینی می‌شوند. در دوره پیشامدرن، این بُعد «روح» انسان بود که از اهمیت و توجه برخوردار بود، و بُعد «جسمانی» منزلتی پست داشت. «در ادبیات پیشامدرن... غالباً بدن به عنوان عنصری منفی با قابلیت گناه و کجروی و مانع تعالی روح دانسته می‌شود» (اباذری، ۱۳۸۷: ۱۲۷). با روشنگری است که «فروستی مسلم جسم یا بدن به چالش گرفته می‌شود و بدن وارد گفتمان جدیدی از اندیشه اجتماعی می‌شود که جایگاه والا و درخور احترامی را برای آن تصویر می‌کند. ارج نهادن این گفتمان جدید به بدن در حدی است که برخی متفکران (ترنر^۱، ۱۹۹۲) قائل به نوعی چرخش اجتماعی به نام چرخش به سمت جامعه جسمانی می‌شوند.» (اباذری، ۱۳۸۷: ۱۲۸). اگر به زندگی روزمره خود توجه کنیم، خواهیم دید که توجه به بدن از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. مصرف انبوه لوازم آرایشی، عمل‌های جراحی زیبایی نظیر جراحی بینی، تعیین شاخص برای تناسب قد و وزن و... ما را بر آن می‌دارد تا از این توجه، تحت عنوان «صنعت بدن» (محدثی، ۱۳۹۰) نام ببریم.

ما بر اساس گزاره‌های فوق، به این نتیجه می‌رسیم که عشق در دوران مدرن و به تبع آن در شعر امروز، واجد چنین شرایطی است:

- عشق در جهان مدرن، امری «خودگرایانه» است.

- «خودگرایی» مفهوم «آزادی» را در کانون خود دارد.
- «آزادی فردی» بالاترین ارزش برای طرفین عشق محسوب می‌شود.
- هر چیزی که آزادی فرد را به مخاطره اندازد، از طرف «خود» با آن مقابله می‌شود.
- عشق در دنیای مدرن، برای «خود» تحدید وجودی ایجاد می‌کند، بنابراین «خود» به آن واکنش نشان می‌دهد. این امر سبب تعامل‌های کوتاه‌مدت می‌شود و شکنندگی عشق را فراهم می‌آورد.
- شکننده و کوتاه‌مدت بودن عشق، وجهی غم‌انگیز و مضطرب و تراژیک به آن می‌دهد و به تبع آن عدم "تعهد" و "خیانت" و "بی‌وفایی" به‌شکلی ناگزیر رخ می‌دهد.
- انسان مدرن در جهانی رهاشده از تولید مراجع جمعی و بیرونی زیست می‌کند و در هوای تبیین‌های درون‌ماندگار و این جهانی زیست می‌کند و امور عاشقانه را عینی و این جهانی تعبیر و تفسیر می‌کند. به‌دلیل شیوه زیست هم‌پای زن و مرد در جامعه مدرن، عشق از وجهی عینی برخوردار است. چون انسان مدرن، دل‌بسته تبیین‌های درون‌ماندگار است، عشق وجهی تنانه می‌یابد و این امر در شعر امروز بازنمود می‌یابد.
- انسان مدرن به‌دلیل زیست در جهان فردیت، انسانی تنها است. از این رو عشق در شعر امروز، وجهی کارکردی برای بیان درد تنهایی دارد.

روش تحقیق

روش اسنادی، یکی از روش‌های مورد استفاده در این تحقیق بوده است. ما در تحقیق حاضر، اسناد معتبری را در بخش‌های مختلف تحقیق مورد استفاده قرار دادیم. واضح است تکنیک تحلیل محتوای کیفی که تکنیک مورد استفاده ما در مطالعه و کدگذاری

مجموعه اشعار منتخب بود و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد نیز از جمله تکنیک‌های روش مطالعه اسنادی است. در این تحقیق، به نوعی، از روش مقایسه‌ای نیز بهره گرفته‌ایم. به نظر می‌رسد بهترین روش مقایسه، از طریق روش شناختی تیپ ایدئال^۱ امکان‌پذیر است. ما در تحقیق حاضر، در بخش یافته‌های پژوهش، تیپ‌های ایدئالی را برای عشق در شعر کلاسیک و شعر امروز ارائه داده‌ایم. با توجه به آنکه ما در تحقیق خود کوشیده‌ایم فضای مفهومی واژه عشق را در شعر کلاسیک فارسی و شعر معاصر فارسی مقایسه کنیم و نقاط اشتراک و افتراق آنها را بازیابیم، از این رو می‌توان از روش مقایسه‌ای به‌عنوان یکی از روش‌های فرعی مورد استفاده در این تحقیق یاد کرد. داده‌های گردآوری شده از متون، از طریق فن تحلیل محتوای کیفی تحلیل شده است. پس از انتخاب کتاب‌های شعر - به شیوه‌ای که بعداً توضیح داده خواهد شد - سؤال ما این بود که حال چگونه باید این کتاب‌ها تحلیل محتوا شوند تا معنای نهفته در لایه‌های گوناگون آنها آشکار شود؟ این چالش وجود داشت که در تفسیر و معناسازی و کدگذاری شعرها، نظر ما می‌توانست با نظر دیگران متفاوت باشد؛ چراکه هر خوانشی از متن، تنها یک خوانش ممکن از آن متن است، و هر متنی به تعداد افراد، تفسیرپذیر است. می‌دانیم متن، انسداد معنا را بر نمی‌تابد. هر متنی توانایی این را دارد که پیوسته «طوری» خوانده شود. بنابراین، می‌توان گفت که تحلیل محتوای کیفی، «تحلیل دقیق» نیست، بلکه «تحلیل مسؤل» است. باین‌حال، برای پرهیز از موضعی دلخواهانه و به‌منظور تأمین اعتبار حداقلی و افزایش دقت پژوهش، کدهای داده‌شده از نظر دو شاعر و مفسر شعر گذرانده شد. افزون‌بر این، در این تحقیق کوشش شده است تا حد امکان، با برخی شاعران کتاب‌های شعر برگزیده شده در جمعیت

نمونه تحقیق، گفت‌وگو شود و نظر آنان در مورد برداشت‌ها و استنباط‌ها از اشعارشان اخذ گردد.

شیوه نمونه‌گیری

جمعیت آماری تحقیق حاضر، کلیه اشعار عاشقانه شاعران جوان دهه ۸۰^۱ است که در این دهه به‌طور رسمی منتشر شده‌اند. اما از آنجاکه این اشعار در کتاب‌ها و مجلات مختلف به چاپ رسیده‌اند و جمعیت نسبتاً بزرگی را تشکیل می‌دهند، امکان بررسی یکایک آنها وجود نداشت، ما ناگزیر به استفاده از شیوه نمونه‌گیری از میان این جمعیت به شرح زیر شدیم: برای تعریف جوانی ملاک را سن زیر چهل سال قرارداد کردیم. جهت انتخاب آثاری از این شاعران، به کارشناسان این حوزه مراجعه شد؛ به این شکل که به «نشر آهنگ دیگر» که «ناشر تخصصی در شعر امروز» است مراجعه کردیم و از این انتشارات خواستیم تعدادی از کتاب‌های شعر عاشقانه دهه ۸۰ را که شاعرانی با کمتر از چهل سال منتشر کرده‌اند به ما معرفی کنند.^۲ پاسخ این انتشارات را ملاک انتخاب اسنادی قرار دادیم که قصد کدگذاری آنها را داشتیم. این نوع نمونه‌گیری به‌نوعی همان نمونه‌گیری هدفمند است. در تحقیق حاضر، اسناد برای مطالعه را همان‌طور که توضیح داده شد بر عهده کارشناسان و خبرگان این حوزه گذاشتیم تا در انتخاب آثار دلخواهانه عمل نکرده باشیم. در اینجا باید توضیح دهیم که در هنگام کدگذاری اشعار کتاب‌ها، کتاب‌هایی که ابهام معنایی داشتند و نتوانستیم به‌هیچ‌رویی تفسیری روشن از آنها به عمل آوریم، کنار گذاشته شدند. در نهایت به نُه مجموعه شعر رسیدیم که در اینجا آنها را معرفی می‌کنیم:

۱. ما معتقدیم دهه‌بندی شعر، امری بی‌معناست و اساساً عدد ده عدد مقدسی نیست که مبنای تقسیم‌بندی باشد. اما از آنجاکه مجبور بودیم دست به برشی در شعر جوان امروز و انتخاب یکی از بخش‌ها بزنیم دهه ۸۰ را انتخاب کردیم. هدف تنها آن بود که به زندگی روزمره نزدیک باشیم و آخرین گزارش‌ها را از شعر امروز داشته باشیم.

۲. رابط ما در این مؤسسه، شاعر سرشناس کشورمان، جناب آقای شهاب مقربین بود.

- بهرامی خشنود، راضیه (۱۳۸۸)، یادش بخیرهای لعنتی، تهران: مؤسسه انتشاراتی آهنگ دیگر.
- چمنکار، روجا (۱۳۸۷)، با خودم حرف می‌زنم، تهران: نشر ثالث.
- شاه‌حسین‌زاده، رؤیا (۱۳۸۸)، قرمز همیشه انار نیست، تهران: انتشارات هنر رسانه اردیبهشت.
- فرهادی، هاجر (۱۳۸۹)، مشتی سنگ میان سطرها، تهران: دفتر شعر جوان.
- کردبچه، لیلا (۱۳۸۹)، صدایم را از پرنده‌های مرده پس بگیر، تهران: دفتر شعر جوان.
- گودرزی، سجاد (۱۳۸۹)، جنبش تن با کو، تهران: نشر چشمه.
- محمدی‌اردهالی، سارا (۱۳۹۰)، برای سنگ‌ها، تهران: نشر چشمه.
- موسوی، گرناز (۱۳۸۷)، آوازهای زن بی‌اجازه، تهران: نشر سالی.
- یونان، رسول (۱۳۸۱)، روز بخیر محبوب من، تهران: نشر مینا.

یافته‌های پژوهش

ارائه یافته‌های پژوهش در دو بخش صورت می‌پذیرد. در بخش اول ابتدا جدول مفاهیم را ارائه می‌کنیم، آنگاه به سؤالاتی که در بخش صورت‌بندی مسئله مطرح کردیم، می‌پردازیم. در بخش دوم حاصل مطالعات خود را در قالب یک نوع مثالی (تیپ ایدئال) از مفهوم عشق در شعر کلاسیک و شعر امروز ایران عرضه می‌کنیم.

در تحلیل محتوای اشعار، ما به پانزده دسته مفهومی دست یافتیم: عشق ناپایدار (مرگ عشق)، عشق هم‌سطح (برابری و گفت‌وگو در عشق)، عشق بی‌هاله (امر زمینی و جنسی در عشق)، عشق بی‌پیش‌الگو (ناکارایی الگوهای کهن عاشقی در توضیح و بازنمایی تجربه‌های عاشقانه جدید در شعر فارسی)، عشق خودگرایانه، عشق ناآرام (عدم ثبات، اضطراب و

تلخی در عشق)، عشق تنها (تنهایی در عشق)، عشق بی‌فاصله (عینیت در عشق)، عشق خائن (خیانت، بی‌وفایی و نفرت در عشق)، عشق بی‌راز، عشق تردید، عشق پرتنش، عشق بی‌اعتماد (عدم اعتماد و دروغ در عشق)، عشق اشباع‌شده (سیری و زده شدن از عشق)، عشق ستایشی (حس مثبت به طرف مقابل).

اکنون فراوانی «مفاهیم» برآمده از متن را از نظر می‌گذرانیم. همان‌طور که خواهیم دید برای مفهوم «عشق بی‌راز» هیچ موردی از رازآلودگی پیدا نشد. در مفهوم «عشق بی‌پیش‌الگو» نیز هیچ موردی از اسطوره‌های عشق کلاسیک یافت نشد. مفاهیم دیگر «عشق ناپایدار»، «عشق ناآرام»، «عشق خائن»، «عشق پرتنش»، «عشق بی‌فاصله»، «عشق تنها»، «عشق خودگرایانه»، «عشق بی‌هاله»، «عشق بی‌اعتماد»، «عشق هم‌سطح»، «عشق تردید»، «عشق ستایشی»، «عشق اشباع‌شده» به‌ترتیب بالاترین فراوانی را داشتند. در میان این مفاهیم، مفهوم «عشق ستایشی» تنها مفهومی است که بار معنایی مثبت دارد، و بقیه مفاهیم بار معنایی منفی دارند.

جدول ۱. مفاهیم وصف‌کننده عشق در شعر امروز

مفاهیم	کدهای اولیه
۱. عشق ناپایدار (مرگ عشق)	رابطه تمام‌شده (۳) - کوتاه بودن عمر رابطه (۴) - جدایی از همدیگر - بی‌اعتباری صفحه دوم شناسنامه - پایان تلخ رابطه - پیش‌بینی میرایی رابطه بعدی (۲) - نوشتن نام طرف مقابل عشق بر شن ساحل و برگ پاییزی - بی‌فرجامی - عشق‌ورزی برای چندمین بار - دور انداختن عشق بعد از مصرف آن - مهمان بودن در رابطه - رابطه تمام‌شده و بی‌بازگشت - دور شدن از طرف مقابل و قطع رابطه - اتفاق عشق در لحظه حال و اتمام آن در همان لحظه - رابطه به سکوت رسیده (۳) - مصنوعی بودن سبب عشق حاصل از فضای مجازی - جای خالی دوستت دارم - بی‌اعتبار بودن مفهوم دوستت دارم - خالی شدن رابطه از عبارات عاشقانه - بی‌توجهی به طرف مقابل عشق (۳) - لمس دست‌های سرد - اقرار به آنکه طرف مقابل تمام زندگی‌اش نیست - گفت‌وگو با خود به دلیل رابطه سرد - لذت بردن از فاصله و فراموش شدن از رابطه - گریه

مفاهیم	کدهای اولیه
	<p>کردن به دلیل ناراحتی از رابطه (۲) - ناامیدی از نیفتادن اتفاق خوشایند در رابطه - بیهودگی عشق‌ورزی - خواستار جدایی از رابطه - پاره کردن عکس و نابودی خاطرات مشترک - دل‌گرفتگی از رابطه - نرسیدن به آرزوها در عشق - سردی رابطه - تشبیه طرف مقابل به موسیقی غم‌انگیز - تهی بودن رابطه از عشق - نام عاشق: دشمن، نام معشوق: دشمن - گریه کردن در گفت‌وگو - محو شدن خاطرات رابطه - حاصل ندادن رابطه - از بین رفتن گرمی و روشنائی عشق - بوسه‌های سرد - عدم استحکام رابطه - سیاه و سرد بودن خاطره رابطه - پیش‌بینی تلخی آینده رابطه - پیش‌بینی تلخی مداوم در آینده رابطه - جدایی عاطفی - تیره بودن رابطه - آرزوی گم کردن طرف مقابل - خواستار ندیدن طرف مقابل - روزهای خوش پایان یافته - ترک کردن خانه و طرف مقابل - پیش‌بینی آینده نافرجام رابطه - دود شدن دوستت دارم چون سیگار - ادای دوستت دارم با لکنت و سردی - تشبیه عشق به دود سیگار - اعتراف به مصنوعی و غم‌انگیز و تاریک بودن عشق - سعی در فراموش کردن طرف مقابل - رابطه روبه‌سراشویی و تاریکی - به فراموشی سپردن طرف مقابل (۳) - حس عاشقانه آغاز رابطه دیگر وجود ندارد (۶) - فراموش کردن دوستت دارم - از عشق، تنها عکسی باقی مانده است - عکس و خاطره عشق هم در معرض نابودی است - حس عشق را دیگر ندارد (۲) - بی‌اهمیت بودن رابطه</p>
<p>۱. عشقِ هم‌سطح (گفت‌وگو در عشق)</p>	<p>گفت‌وگو - دو سوی برابر - گفت‌وگوی ناتمام و تلخ - گفت‌وگو در عین بی‌توجهی به حرف‌های همدیگر - تشبیه دو طرف عشق به دو دریا</p>
<p>۲. عشقِ بی‌هاله (امر زمینی و جنسی در عشق)</p>	<p>مادی شدن رابطه - اشاره به نزدیکی جنسی (۲) - تلقی از «دوستت دارم» به عنوان نماد امر جنسی - وصف لذت شیرین امر جنسی - کارکرد رابطه برای امر جنسی - تصویرسازی صحنه سکس</p>
<p>۳. عشقِ بی‌پیش‌الگو</p>	<p>فقدان ذکر نام پیش‌الگوهای عاشقانه مثل لیلی و مجنون</p>
<p>۴. عشقِ خودگرا</p>	<p>پرداختن به «خود» باعث تنش در رابطه شده است - تحدید و نابودی «فردیت» در عشق - به خطر نینداختن موقعیت «خود» به خاطر معشوق - اهمیت اول شخص مفرد در رابطه - تأکید روی نقش «خود» در معنادار کردن طرف مقابل - عدم امکان هم‌زیستی در کنار هم به دلیل خودگرایی طرفین</p>
<p>۵. عشقِ ناآرام (عدم ثبات و اضطراب و تلخی در عشق)</p>	<p>خاطره تلخ عشق - ترس از کنار گذاشته شدن از رابطه عاشقانه - نگاه‌های تلخ در رابطه (۲) - خواب تلخ عشق - کلمات چون تیغ در رابطه - عشق چون تیغ</p>

مفاهیم	کدهای اولیه
	<p>در قلب - محصور شدن در لباس عروسی - خصلت توفانی عشق - عدم میل به عشق‌ورزی به‌خاطر تجربه تلخ - حرف‌های طرف مقابل، روان را اژه و قطعه قطعه می‌کند - تسکین ندادن عشق - روزمرگی تلخ - ترس از عشق - نام طرف مقابل چون نشتر است - تشبیه رابطه به نوشیدن جام زهر - هراسناک بودن یاد طرف مقابل - نابودکننده بودن یاد طرف مقابل - یاد طرف مقابل برهم زنده آرامش است - روان به‌هم‌ریخته حاصل از رابطه - خاطره دردناک از رابطه - تلخ بودن طرف مقابل - آرزوی رابطه عاشقانه واقعی و هراس از دست دادن آن</p>
۶. عشق تنها (تنهایی در عشق)	تنهایی (۶) - دل بستن به اشیا (۲)
۷. عشق بی‌فاصله و این‌جهانی (عینیت در عشق)	<p>اشاره به اعمال عادی طرف مقابل در زندگی روزمره (تراشیدن ریش، عوض کردن پیراهن، زدن ادکلن) - در دسترس بودن طرف مقابل (۴) - خاطرات عشق (۲) - خاطره‌ای دردناک</p>
۸. عشق خائن (خیانت و بی‌وفایی و نفرت در عشق)	<p>وعدۀ عاشق فریب است - بی‌وفایی طرف مقابل - قلب طرفین از رابطه زخمی است (۲) - تمایل به ندیدن طرف مقابل - خون‌آلود بودن رابطه - رابطه همراه با تهدید است - خیانت در رابطه - جایگزینی طرف مقابل با کس دیگر - احساس فریب خوردن در رابطه - عدم تعهد به رابطه - خیانت به رابطه - در حین کنار هم بودن، دنبال دیگری بودن - عدم هراس از تلخی رابطه و امید به رابطه دیگری داشتن - عشق فریب بوده است - آرزوی پوسیدن تمام خاطرات رابطه - تعدد رابطه</p>
۱۰. عشق بی‌راز ^۱	فقدان مفاهیم و تصاویر و تصوّرات ناظر به رازآلودگی عشق
۱۱. عشق تردید	<p>دوست داشتن طرف مقابل در عین تمایل به ندیدنش - تردید در رابطه - قضاوت عجولانه در رابطه - بلاتکلیفی در رابطه - تردید در وفادار ماندن به رابطه</p>
۱۲. عشق پرتنش	<p>قهر و آشتی مداوم در رابطه - خشونت در رابطه - عدم تفاهم (۳) - کوبیدن در اتاق (۲) - ماجرای عشق در صفحه حوادث روزنامه‌ها - از خانه خارج شدن به دلیل دعوا - اتصال پیدا کردن سیم‌های رابطه</p>

۱. منظور ما در اینجا این است که آیا برای شاعر، عشق مفهومی رازآلود است؟ مواجهه حیرت‌گونه با عشق یا اظهار عجز از بیان مفهوم عشق در شعر کلاسیک به‌وفور قابل مشاهده است. اما همان‌طور که ملاحظه می‌شود در اینجا هیچ موردی یافت نشد که شاعر در مقابل عشق، اظهار حیرت کند یا در بیان آن اظهار ناتوانی و عجز کند.

مفاهیم	کدهای اولیه
۱۳. عشق بی‌اعتماد (دروغ در عشق)	وعده‌های دروغین (۲) - روی طرف مقابل نمی‌تواند حساب کند - درخواست اعتماد به هم - اعتماد مرده است - گم شدن اعتماد
۱۴. عشق اشباع‌شده (سیری و زده شدن از عشق)	سیر شدن از رابطه و عدم تمایل به عاشق شدن دوباره - به وجود آمدن حس ترکِ رابطه - خسته بودن از طرفِ مقابل
۱۵. عشق ستایشی	حس عاشقانه مثبت به طرف مقابل (۴)

در این پژوهش سؤال پایه ما آن بود که آیا مفهوم عشق در شعر کلاسیک و شعر شاعران جوان امروز، متفاوت از هم است؟ اما این سؤال بسیار کلی بود و طبیعتاً نمی‌شد برای آن پاسخ علمی فراهم آورد. بنابراین آن را در قالب ده سؤال جزئی مطرح کردیم. اینک به این سؤال‌ها با توجه به یافته‌های پژوهش پاسخ می‌دهیم:

۱. چنان‌که دیدیم در اشعار مورد بررسی، هرگز عشق پایدار دیده نشد. مفهوم «عشق ناپایدار» نشان‌دهنده آن است که عشق در شعر جوان امروز وجهی ناپایدار دارد. بنابراین، می‌توان به این سؤال پاسخ داد و مدّعی شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبه پایداری داشته است، ندارد.

۲. چنان‌که دیدیم در اشعار مورد بررسی، هرگز فرادستی معشوق دیده نشد. مفهوم «عشق هم‌سطح» نشان‌دهنده آن است که عاشق و معشوق در شعر شاعران جوان امروز، هم‌اندازه و برابر هستند. بنابراین می‌توان به این سؤال پاسخ داد و مدّعی شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبه فرادستی معشوق داشته است، ندارد.

۳. چنان‌که دیدیم در اشعار مورد بررسی، هرگز قدسی بودن عشق دیده نشد. مفهوم «عشق بی‌هاله» نشان‌دهنده آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، وجهی غیرقدسی و زمینی و این‌جهانی دارد. بنابراین می‌توان به این سؤال پاسخ داد و مدّعی

شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبهٔ قدسی و آسمانی داشته است، ندارد.

۴. چنان‌که دیدیم در اشعار مورد بررسی، هرگز اشاره‌ای به پیش‌الگوهای عشق در شعر کلاسیک نشد. مفهوم «عشق بی‌پیش‌الگو» نشان‌دهندهٔ آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، بدون اعتنا به پیش‌الگوها توصیف می‌شود. بنابراین می‌توان به این سؤال پاسخ داد و مدّعی شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه متکی بر الگوهای پیشینی نیست، بلکه بر توصیف وضع و حال شاعر در لحظه متکی است.

۵. مفهوم «عشق خودگرا» نشان‌دهندهٔ آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، معطوف به احوال شاعر عاشق است و نیازها و تمناهای او برجسته می‌شود. بنابراین می‌توان به این سؤال پاسخ داد و مدّعی شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبهٔ «عدم خود و خودشکنی» و «وابستگی هویت عاشق به معشوق» داشته است، ندارد.

۶. چنان‌که دیدیم در اشعار مورد بررسی، تنها چهار بار عشق به مفهوم «عشق ستایشی» دیده شد. مفاهیم «عشق ناآرام» و «عشق سرد» و «عشق پرتنش» و «عشق اشباع‌شده» نشان‌دهندهٔ آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز وجهی غم‌انگیز و تلخ و مضطرب دارد. بنابراین می‌توان مدّعی شد که عشق در شعر شاعران جوان امروز به‌هیچ‌وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبهٔ شورانگیزی و خوشی داشته است، ندارد.

۷. مفهوم «عشق تنها» نشان‌دهندهٔ آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، وجهی از تنهایی دارد.

۸. مفهوم «عشق بی‌فاصله» نشان‌دهنده آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، وجهی بی‌فاصله دارد. بنابراین می‌توان مدعی شد که عشق در چنین شعری، به هیچ وجه معنایی را که در شعر کلاسیک از جنبه روایت فاصله و امر ذهنی داشته است، ندارد.
۹. مفاهیم «عشق خائن» و «عشق تردید» نشان‌دهنده آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، وجهی از بی‌وفایی و خیانت و تردید دارد. بنابراین می‌توان مدعی شد که از این جهت نیز شعر امروز با شعر کلاسیک فرق فاحشی دارد.
۱۰. مفهوم «عشق بی‌راز» نشان‌دهنده آن است که عشق در شعر شاعران جوان امروز، برخلاف شعر کلاسیک چندان رازآلود نیست.

مقایسه دو نوع مثالی از عشق در شعر کلاسیک و شعر امروز

عشق در کتب مختلف، به گونه‌های متفاوت تعریف شده است، اما همه تعاریف، یک «کانون مشترک» دارند و آن «شور و شیفتگی و علاقه عاطفی شدید به طرف مقابل» است. اما ما در اینجا جهت جست‌وجوی تعریف عشق در متن شعر کلاسیک و شعر امروز، نه تنها تعریف مشخصی را لحاظ نکرده‌ایم، بلکه حتی کانون مشترک همه تعاریف - که در فوق اشاره شد - را نیز نادیده گرفته‌ایم. در مورد چرایی اتخاذ چنین رویکردی، لازم است در اینجا اندکی در مورد نگاه جامعه‌شناختی به پدیده‌های اجتماعی تأمل کنیم. در جامعه‌شناسی، ما به پدیده‌های اجتماعی، ذات‌انگاران نظیر نمی‌کنیم، بلکه همه چیز را فرهنگی و در بستر جامعه و تکوینی می‌بینیم. اساساً بنای بینش جامعه‌شناختی، به رسمیت شناختن واقعه اجتماعی^۱ به معنای پسینی کلمه است و نه نگاه ذات‌انگاران که هستی‌ای پیشینی برای پدیده لحاظ می‌کند که دائماً از بالقوگی به منصفه ظهور می‌رسد. بنابراین

^۱ social fact

جامعه‌شناسی به ما می‌آموزد که دست‌کم تجربه عشق، تفسیر و تعبیری ذاتی و همیشگی ندارد و تعبیر تجربه‌های عاشقانه امری است فرهنگی و وابسته به شرایط اجتماعی و زیست‌جهان. بنابراین جامعه‌شناسی به ما می‌آموزد بهترین راه برای تعریف پدیده‌ای مثل عشق، آن است که به سراغ کنشگران عشق (عاشقان و معشوقان) برویم و از آنها بخواهیم تجربه عشق خود را برای ما بازگو کنند. وجه مشترک این تجارب عاشقانه، تعریف عشق را به ما ارائه می‌دهد. ما در تحقیق خود چنین رویکردی را در ارائه تعریف عشق اتخاذ کرده‌ایم. یعنی به سراغ تجربه عاشقانه افراد رفته‌ایم، اما از آنجاکه تحقیق از نوع اسنادی است، به جای افراد، به متن (شعر کلاسیک و شعر امروز) مراجعه کرده‌ایم، زیرا شعر شاعران، تجربه عاشقانه‌شان را بازنمایی می‌کند.

ما در تحقیق خود بر اساس تأمل و خوانش شعر کلاسیک و شعر امروز، مضامینی را که مکرر تکرار می‌شدند، بر اساس بسامد، شناسایی کردیم. در مطالعه موردی تحقیق نیز، این مضامین استخراج شدند. بر این اساس ما به سیزده جفت تقابلی مفهوم عشق در متن شعر کلاسیک و شعر شاعران جوان امروز ایران رسیدیم. جدول زیر در واقع تیپ ایدئال عشق در این دو نوع شعر را ارائه می‌دهد. بنابراین در «تعریف عشق» در شعر کلاسیک و شعر امروز، کافی است تا به مجموع عناصر زیر در هر کدام اشاره کنیم.

جدول ۲ - نوع مثالی عشق در شعر کلاسیک و شعر شاعران جوان امروز ایران

عشق در شعر کلاسیک	عشق در شعر امروز
پایدار / همیشگی	ناپایدار / کوتاه‌مدت
نگاه عاشق به معشوق از پایین به بالا	نگاه عاشق و معشوق در امتداد هم
تک‌گویی	گفت‌وگو
مقدس / آسمانی	نامقدس / زمینی
همراه پیش‌الگوها	بدون یاد از پیش‌الگوها
«خود»شکنی عاشق / هویت عاشق وابسته به معشوق	«خود»گرایی عاشق / هویت عاشق، مستقل از معشوق

عشق در شعر امروز	عشق در شعر کلاسیک
است	است
غم‌انگیز و گزارشگر فضای مضطرب	شورانگیز و گزارشگر آثار مثبت و سازنده
بینش بهره‌مندانه عاشق	ایثار و ازجان‌گذشتگی عاشق
تنهایی	جدایی / فراغ
عدم روایت فاصله و دسترس‌پذیری به معشوق	روایت فاصله و هجران و دسترس‌ناپذیری معشوق
گسست رابطه از سوی طرفین عشق	وفاداری همیشگی عاشق و بی‌توجهی معشوق
خوش‌آغاز و بدفرجام	خوش‌آغاز و خوش‌انجام
بی‌رمزوراز	بارمزوراز

نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق حاکی از آن است که مفهوم عشق در شعر شاعران جوان امروز، در مقایسه با مفهوم عشق در شعر کلاسیک - در تمامی مؤلفه‌های فرهنگ عاطفی (باورها، واژه‌ها و بیان احساس) - تفاوت پیدا کرده است. از این تفاوت معنایی، می‌توانیم تحوّل در روابط انسانی را استنباط کنیم. مؤلفه‌های عشق در این دو نوع شعر، افتراق معنایی گسترده‌ای دارند. ما در نوع مثالی‌ای که ارائه دادیم، به سیزده جفت تقابلی برای این افتراق معنایی اشاره کردیم. همین‌طور در این تحقیق به رابطه ساختار اجتماعی و مفهوم عشق پرداختیم و نشان دادیم که عشق محصول نظام‌های اجتماعی است. در تبیین و ریشه‌یابی اجتماعی چرخش معنایی عشق، که سؤال دوم تحقیق را شکل می‌داد به تجربه مدرنیته ایرانی پرداختیم، و بیان کردیم جامعه ایران، به‌نحو فزاینده در حال مدرن شدن است و لذا انسان جدید ایرانی در بستر اجتماعی جدید، تجربه‌های باطنی و وجودی خود را به‌نحو جدیدی دریافت و تعبیر می‌کند و این دنیای درونی و بیرونی و نگرش او را به امور مختلف از جمله به تجربه‌های عاشقانه از گذشتگان متمایز می‌سازد. زیست مدرن نگرش و

هستی‌ای دیگرگونه به انسان می‌دهد. مدرنیته به فردیت و فردگرایی دامن می‌زند، و این نیز با تغذیه از عقلانیت انتقادی، آشکال خودگرایی را به وجود می‌آورد. کانونی‌ترین مؤلفه «خود»، آزادی فردی است، و این آزادی، با عشق، تهدید و در عشق تحدید می‌شود. از این رو، معمولاً پایان عشق به نفع آزادی فردی اعلام می‌شود. بنابراین در نگرش انسان مدرن، ارزش عشق زیر ارزش آزادی قرار می‌گیرد. لذا تعهدات ناشی از عشق باید با تعهدات به خویشتن و در قبال خویشتن هماهنگ شود و زمانی که این دو دسته از تعهدات در برابر هم قرار گیرد، معمولاً اولی در پای دومی قربانی می‌شود و اینچنین خیانت ممکن می‌شود و پایان نقش‌های عاشقانه با عقلانیت ارتباطی که آن را رهایی بخش می‌داند و جشن می‌گیرد رقم می‌خورد تا سوگواران عشق با زبانی لکنت‌دار برای دفاع از خود در فانتزی‌های عاشقانه گسسته مصرفی در نظام چرخه‌ای، مدام در تکرار باشند.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۷)، *شعر و اندیشه*، تهران: نشر مرکز.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۷)، «جامعه‌شناسی بدن و پاره‌ای مناقشات»، مجله پژوهش زنان، دوره ۶، شماره ۴، صفحات ۱۲۸-۱۲۷.
- بارت، رولان (۱۳۹۰)، *سخن عاشق*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- باومن، زیگمونت (۱۳۸۷)، *عشق سیال: در باب ناپایداری پیوندهای انسانی*، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: انتشارات ققنوس.
- برمن، مارشال (۱۳۸۹)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: انتشارات طرح نو.
- پاز، اوکتاویو (۱۳۸۹)، *دیالکتیک تنهایی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات لوح فکر.
- پرستش، شهرام (۱۳۹۰)، *روایت نابودی ناب*، تهران: نشر ثالث.

- تامپسون، جان بروکشایر (۱۳۸۰)، *رسانه‌ها و مدرنیته*، ترجمه مسعود اوحدی، تهران: انتشارات سروش.
- ترونک، نیکلا (۱۳۹۰)، «عشق و هنر: گفتگو با آلن بدیو»، فصلنامه *سینما و ادبیات*، سال هشتم، شماره سی‌ام، صفحه ۱۶۰.
- تسویگ، شتفان (۱۳۸۸)، *نیچه*، ترجمه لیلی گلستان، تهران: نشر مرکز.
- تیزر، آی (۱۳۹۰)، *تنهایی: هراس از عشق*، ترجمه منصور بهرامی، تهران: انتشارات روان‌شناسی جامعه.
- جورکش، شاپور (۱۳۸۵)، *بوطیقای شعر نو*، تهران: انتشارات ققنوس.
- دیانوش، ایلیا (۱۳۸۸)، *لالایی با شیپور: فرهنگ گزین‌گویه‌های شعرای معاصر*، احمد شاهملو، تهران: انتشارات مروارید.
- فرهادپور، مراد و ... (۱۳۸۸) *آلن بدیو*، تهران: نشر فرهنگ صبا.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۹)، *گفت‌وگوهایی درباره انسان و فرهنگ*، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.
- قباد فرهی، امیر (۱۳۹۰ الف)، «خورشید را به گل اندوده‌اند: جریان ادب فارسی در گفت‌وگو با دکتر میرجلال‌الدین کزازی»، ضمیمه روزنامه *شرق*، ۸ تیر. شماره ۱۲۸۲.
- قباد فرهی، امیر (۱۳۹۰ ب)، «گذر به راه سوم: جریان ادبیات فارسی در گفت‌وگو با دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن»، ضمیمه روزنامه *شرق*، شماره ۱۲۵۰.
- کلاک، دانیل؛ مارتین، ریموند (۱۳۸۹)، *پرسیدن مهم‌تر از پاسخ دادن است*، ترجمه حمیده بحرینی، تهران: انتشارات هرمس.
- کسبل، فیلیپ (۱۳۸۷)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: انتشارات نی.
- محدثی، حسن (۱۳۹۰)، *تقریرات استاد در کلاس جامعه‌شناسی دین*، کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، ترم اول سال تحصیلی ۹۱-۹۰، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

- مختاری، محمد (۱۳۷۸)، *هفتاد سال عاشقانه*؛ تهران: انتشارات تیراژه.
- مرندی، داوود (۱۳۸۲) یخ همچون شعر، تهران: انتشارات آهنگ دیگر.
- وکیلی، شروین (۱۳۸۳)، «دگردیسی صمیمیت»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، شماره ۸۹، صص ۷۱-۷۵.